

جستاری در فلسفه "آرکئولوژی" (باستان‌شناسی - دیرینه‌شناسی)

دکتر حکمت‌الله ملاصافی

* دانشیار گروه باستان‌شناسی دانشگاه تهران

چکیده

هیچ دانشی مستغنی از فلسفه، فکر و فهم فلسفی و نظری و معرفت‌شناختی نیست. این که بدرستی و راستی یک رشته و دانش یا یک علم چگونه دانش و دانایی یا نظام معرفتی و رشته علمیت، این که چه جایگاهی را در میان دیگر رشته‌های علمی و سپهرهای معرفتی اشغال کرده است، این که منابع و مواد و مصالح موضوعی‌اش از چه جنسی هستند، این که به لحاظ روش‌شناختی و نوع روش‌ها و راهکارها و ابزارهای به خدمت گرفته شده در آن در چه موقعیتی قرار گرفته و مناسبتش با ابزارهای پژوهشی و روش‌شناسی دیگر رشته‌ها و دانش‌ها چگونه است و کوتاه سخن آن که مسأله‌های ریز و درشت مطرح شده از سوی عالمان آن از چه نوع مسأله‌هایی هستند و فرضیه‌ها و نظریه‌هایش از چه جنس‌اند و روی به قبله و کعبه چه نیت و هدف و غایتی دارند و به دنبال چه می‌گردند و چه می‌جویند و چه می‌کاوند و چه می‌یابند و چه باده‌ای از معرفت را به کف می‌آورند و در کام آدمیان می‌ریزند و منزلت و مصلحت و منفعتشان برای مردمان چگونه است و شمار متعدد مسأله‌های خرد و کلان دیگر از این جنس هم سرشتی فلسفی دارند هم نقد و تحلیل هم فکر و فهم فلسفی و نظری و معرفت‌شناختی را می‌طلبند. در نوشتاری که پیش روست برای پرهیز از افتادن در دام خلط مباحث، سعی شده سه نحوه نگاه درون‌دانشی و اولیه علمی عالمان و بینادانشی و روایی و تاریخی مورخان و برون‌دانشی و ثانویه و فلسفی فیلسوفان علم از هم تفکیک و تحدید شود. در ادامه طرح مسأله‌ها و مباحث دانشی درافکننده و دامن زده می‌شود که بی‌اغراق می‌توان گفت یکی از سؤال‌خیز و مناقشه‌انگیز و پیچیده و عمرخوار و شکننده و دلرباترین دانش‌های مطرح در دوره جدید بوده است.

واژگان کلیدی: فلسفه، آرکئولوژی، درون‌دانشی، برون‌دانشی، "آرخه"، "آرخون"، "لوگوس"، عالم مدرن.

درآمد

هیچ رشته و دانش یا نظام معرفتی جامعه و جهان بشری ما بی‌پیشینه قابل تصور نیست. رجوع به مراحل نخستین بسته شدن نطفه‌های یک فکر، یک رشته و دانش، یک مشرب و منظر فکری یا یک نظریه جدید در رحم تحولات یک دوره، در مقطع زمانی خاص و مسیرهایی را که مرحله به مرحله در روند رشد طبیعی‌اش به تدریج از سرگذراننده و سرانجام این که چگونه چونان یک رشته و دانش و فکر و معرفت و منظر مستقل گام در جغرافیای پرچین و شکن نظام‌های دانایی و دانش و اندیشه جامعه و جهان بشری ما نهاده، به لحاظ تاریخی نیز حائز

اهمیت بسیار است. اساساً بدون آگاهی از پیشینه و شرایط تاریخی که یک فکر، یک رشته علمی یا یک سنت اعتقادی در آن بر صحنه آمده و پدیدار و آشکار شده است، همیشه شناخت ما از آن مبهم و ناقص و ناشفاف خواهد ماند. توجه به جنبه‌های تاریخی یک رویداد یک واقعیت و داغی را که تاریخ و مقتضیات بشری ما بر پیشانی حتی متعالی و آنسویی‌ترین مشاهدات و مکاشفات وجودی ما در ارض تاریخ می‌نهد ضرورتاً و الزاماً به معنای افتادن در دام تاریخی‌گری (Historicism) نیست. توجه به تاریخت (Historicity)

کثیرالاضلاع و کثیرالافعال و کثیرالاهداف و پیچیده و پرهزینه و عمرخوار، اینک در خط مقدم اندیشه و شناخت تاریخی انسان دوره جدید ایستاده و فعال بر صحنه حضور دارد و وجب به وجب و لایه به لایه و دوره به دوره تا مرزهای "تاریخ طبیعی"، عقبه تاریخی و پیشینه فرهنگی و سابقه مدنی و معنوی آدمی را زیر جراحی‌های بی‌امان خود گرفته است. دوره‌ای را در گذشته سراغ نداشته و نمی‌شناسیم که این چنین گسترده و نفسگیر و به مقیاس تاریخ جهانی آثار و ائصال ارض تاریخ آدمی، چونان منبع و ماده معرفت لایه به لایه کاویده و کشف و گردآوری و در محکمه اندیشه و شناخت تاریخی انسان عالم جدید به گواهی فراخوانده شده باشد. ظهور "آرکئولوژی" یعنی دانش و دانایی شکار "آرخه"ها (Lost archai) و "لوگوس"های (Lost Logoi) متکثر و مفقود به وساطت "تا، آرخئا" (Ta, archaia) یعنی رسوبات و فضولات و فسیلات به جای مانده از فرهنگ‌ها و جامعه‌ها و جمعیت‌های گذشته در دوره جدید مسبوق به تحولات عظیم و بی‌سابقه تاریخی در قاره غربی تاریخ طی سده‌های پسا قرون وسطایی که به سده‌های رنسانس و در مرحله سپس تریه سده‌های روشنگری و انقلاب علمی و صنعتی در جوامع اروپای غربی متصف شده بوده است.

کشف و جراحی لایه به لایه ارض تاریخ آدمی و تاریخ در کلیتش چونان تاریخ اندیشه و موضوع معرفت و ابزار شناخت، از جمله رویدادهای بی‌سابقه در دوره جدید بوده که در منطقه و قاره غربی تاریخ شاهدش بوده‌ایم. عبور از قلم به کلنگ، از متن به ماده، چونان متن سه بعدی از یک تاریخ روائی و نقلی و عقلی به تاریخ میدانی (Field history) یا به تاریخ "تجربی" و "آرکئولوژیک" (Archaeological History)، یک رویداد متعارف و معمولی در میان سیلابی از اتفاقات دیگر روزگار ما نیست. دانش باستان‌شناسی نیز خود در مقامی نیست که بتواند

۲- واژه هلنی‌تبار آرکئولوژی (Archaeology) که به زبان فارسی باستان‌شناسی و در پاره‌ای موارد برای بیان معانی فلسفی و معرفت‌شناختی و نظری‌تر آن به دیرینه‌شناسی ترجمه شده است، اساساً واژه ترجمه‌پذیری نیست. هیچ ترجمه‌ای به هیچ زبانی بر آن مترتب نیست. تصادفی نیست که در همین دو سده اخیری که بار دیگر در زبان‌های اروپایی رایج شده است بی‌آنکه ترجمه شود به همان صورت هلنی‌اش البته با جامه معانی نو مورد استفاده قرار گرفته است. آرکئولوژی یک مفهوم فلسفی‌تر از فلسفه است. بن‌واژه‌هایی که آن را ترکیب بخشیده‌اند نیز چنین‌اند.

واقعیت‌ها و رویدادها و روندها نیز الزاماً به معنای فروکاستنشان به تاریخ و صرف پیشینه تاریخی‌شان نیست.

مقابلاً هیچ فلسفه علمی به طور اخص و هیچ فلسفه‌ای به طریق اولی مستغنی از باده‌های نو به نو اطلاعات و معلوماتی را که عالمان رشته‌های علمی در کام آدمیان می‌ریزند، نبوده و نیست. هیچ فیلسوف علمی نمی‌تواند طرح فلسفه علمی را دراندازد مگر آن که بداند در درون و بیرون آن علم چه اتفاق افتاده و می‌افتد.

تصور غالب و رایج از مفهوم "آرکئولوژی" که به زبان فارسی باستان‌شناسی و در پاره‌ای از موارد برای بیان جنبه‌های فلسفی و نظری و معرفت‌شناختی و جامع‌تر آن به دیرینه‌شناسی نیز ترجمه شده است، پیش و بیش از همه، دانشی را در ذهن تداعی می‌کند نویناد و دلربا و با دامنی پر از جام‌های شکسته تهی شده از باده‌های معنا. باده‌های معناها و اندیشه و انگیزه‌ها و نیت‌های محجوب و مفقود و غایب. این تصور رایج و غالب از مفهوم آرکئولوژی (باستان‌شناسی) نه تنها چیزی از موجودیت و ماهیت یکی از مهم‌ترین و تأثیرگذارترین و سؤال‌خیزترین دانش‌های روزگار ما را بیان و آشکار نمی‌کند که مبهم و ناهمیده و تعریف‌ناشده نیز ره‌ایش می‌کند. این دانش

۱- باستان‌شناسی را ما امروز در سطح جامعه جهانی چونان یک رشته یا دانش دانشگاهی یا حتی پیکره‌ای از "علوم باستان‌شناختی" می‌شناسیم. این مفهوم رایج از باستان‌شناسی یا دقیق‌تر از مفهوم هلنی‌تبار آرکئولوژی تنها وجهی از تحول عظیمی است که در اندیشه و معرفت و منظر تاریخی انسان عالم جدید در منطقه و قاره غربی تاریخ اتفاق افتاده است. سده‌های پسا قرون وسطایی در جوامع اروپای غربی که بعداً به عصر رنسانس در اروپا متصف و تعبیر شد با نوعی رویکرد و ذوق و شوق و ذایقه باستان‌گرایانه و باستان‌پسندانه و باستان‌پرستانه به افتخارات و موارث مدنی و معنوی هلنی - رومی نخست در شهرهای ایتالیای آن زمان از جمله رم و میلان و فلورانس و ونیز افتتاح شد و در مراحل سپسین به دیگر شهرها و کشورهای اروپایی تسری یافت. شانه به شانه رویش و رشد رویکردهای آرکئولوژیک به تاریخ و پیشینه تاریخی و عقبه فرهنگی و سابقه مدنی و معنوی بشر، موزه‌های عالم مدرن سر از درون مجموعه‌های سده‌های رنسانس برکشیدند و نوعی رویکرد و نگاه موزه‌ای نیز به تاریخ و فرهنگ و موارث فرهنگی یا اساساً هر پدیده و واقعیتی اعم از تاریخی و فرهنگی و طبیعی در غرب آغاز و سپس به دیگر جوامع روزگار ما تسری یافت و دامن گسترده. از این منظر هم باستان‌شناسی هم پدیده موزه‌های عالم مدرن نوعی نسبت و رابطه و نگاه جدیدیست که انسان عالم مدرن و معاصر با تاریخ و فرهنگ و موارث مدنی و معنوی یا اساساً هر پدیده و واقعیتی برقرار کرده است. چنین نسبتی در جوامع گذشته نه شناخته و نه پذیرفته شده بوده است.

نظام‌های ارزشی عالم مدرن دید و فهمید.

سده‌های فرهنگ رنسانس در شهرهای منقلب و متحول ایتالیا اعم از رم و میلان و فلورانس و ونیز و متعاقباً در دیگر شهرهای اروپای غربی با نوعی ذوق و ذائقه آرکئولوژیک (باستان‌شناسانه) و رجوع به موارث مدنی و معنوی و افتخارات عهد باستان هلنی - رومی در تقابل با سنت و میراث و دیانت و معنویت مسیحیت کلیسایی و گسست از حاکمیت و حکومت و سروری و سیادت هزار ساله پاپ‌ها و کاردینال‌ها و کشیشان افتتاح شد و چونان سیلی خروشان به حرکت درآمد و از دره‌ها و دامنه‌ها و دشت‌های جغرافیای تاریخی قاره اروپا عبور کرد و پس از وقوع انقلاب علمی و صنعتی سده‌های هیجده و نوزده، در همان قاره غربی به سرعت جغرافیاهای تاریخی و قاره‌های مدنی و معنوی دیگر جوامع اعم از قاره سرخ‌پوستان و آفریقایان و آسیائیان را درنوردید. پرچم‌های امم و ملل جهان از بام امت‌های واحد مسیحی و مسلمان و هندو و بودایی یکی پس از دیگری به زیر کشیده و برچیده می‌شد و روی آوارشان مرزبندی‌های جدید سیاسی شکل می‌گرفت و حکومت‌ها و حاکمیت‌ها و نظام‌های سیاسی جدید با هویت‌های ملی و هویت‌خواهی‌های قومی بر پرده نمایش تاریخ جهانی ظاهر می‌شدند. اینک دانشی بر صحنه فراخوانده شده بود که هم کمچه و کلنگش از قلم مورخان چابک‌تر بود، هم چالاک‌تر می‌توانست تا آنسوتر مرزهای تاریخ طبیعی سیر و مسیر حیات و حضور انسان را روی پوسته سرد و نازک و شکننده و ظریف غبار کیهانی زمین، لایه به لایه ردگیری و رصد کند. شانه به شانه جراحی‌های باستان‌شناسانه ارض تاریخ موزه‌های عالم جدید نیز یکی از بی دیگری نخست در پایتخت‌ها و شهرهای مدرن قاره غربی و در مرحله سپسین در پایتخت‌ها و شهرهای دیگر کشورها پی افکنده و بنیاد می‌پذیرفتند. انسان دیگری بر صحنه می‌آمد و عالمی دیگر پی افکنده می‌شد که متفاوت از همه ادوار تاریخی گذشته بود. هم آرکئولوژی یعنی دانش "ارخه" و "لوگوس" به مفهوم مدرن آن، هم پدیده موزه‌های عالم مدرن از جمله مصادیق آشکار و شاخصه‌های مهم تمدن دوره جدید بوده و تقدیرشان سخت و استوار با تقدیر تاریخ و تمدن دوره جدید گره خورده و به هم ربط وثیق دارد. اما پیش از گشودن طومار مسأله‌ها و

اهمیت ابعاد و اثرات و تبعات آن را در غربال نقدها و تحلیل‌های عمیق و فلسفی‌تر توضیح دهد؛ چون ابزارهای لازم و کافی را در اختیار ندارد. مهم‌تر آنکه خود، هم معلول هم مولود سلسله‌ای از تحولات عظیم و بی‌سابقه برون و دورن باستان‌شناختی دیگر است. این دانش نویناد وقتی با سنت و سابقه تاریخ‌نگاری در ایران که تا دو هزاره و نیم به عقب باز می‌گردد مقایسه می‌شود، تاریخ ورودش به جامعه معاصر ما چند دهه پیش نیست. بسیاری از ما باستان‌شناسی را چونان یک رشته و دانش دانشگاهی و نه پیش می‌شناسیم. دانشی در میان پیچ‌لاخی از رشته‌ها و دانش‌ها یا تخصص‌های علمی نویناد روزگار ما که در مؤسسات آموزشی و پژوهشی یا زیر سقف دانشگاه‌های عالم جدید تدریس و تعلیم داده می‌شود. لیکن وقتی با دقت و مراقبت بیشتر و از منظری فراخ و فلسفی‌تر به طوفان تحولات عظیم و بی‌سابقه تاریخی و مدنی و معنوی که طی سده‌های پساقرن‌وسطایی در قاره غربی تاریخ خصوصاً در جوامع اروپای غربی اتفاق افتاده می‌نگریم و می‌اندیشیم، متوجه می‌شویم "آرکئولوژی" (باستان‌شناسی) بیش از آنکه یک رشته و دانش یا حرفه و هنر و فن و مهارت و مدیریت و مهندسی کاوش و کشف و جراحی لایه به لایه و گردآوری و داوری آثار و ائقال و اجسام و اجساد به جای مانده در ارض تاریخ آدمی بوده باشد و در دایره بسته و تنگ یک رشته و دانش یا حتی پیکره‌ای از "علوم باستان‌شناختی" فهمیده و تعریف شود، می‌بایست در درون سلسله‌ای از تحولات عظیم تاریخی چونان یک رویکرد، یک نسبت و نگاه و رابطه جدیدی که انسان با تاریخ، موقعیت و مقام و معنای حضور تاریخی خویش در جهان برقرار کرده است، دید و فهمید. به سخن دیگر به پیدایی آمدن و بر صحنه فراخوانده شدن آرکئولوژی در دوره جدید و رویکردهای "آرکئولوژیک" به مقوله زمان و زمان و گذشته تاریخی و پیشینه فرهنگی و عقبه مدنی و معنوی انسان، تنها ظهور یک رشته و دانش نبوده است؛ بلکه آشکار شدن یک تحول بنیادین در اندیشه تاریخی و نظام دانایی انسان دوره جدید بوده که خاستگاه آن را در منطقه و قاره غربی تاریخ می‌باید ردیابی و رصد کرد و در بستر سیلابی از چرخش‌ها و خیزش‌های فکری و فرهنگی و گسست‌های عظیم تاریخی و ظهور جنبش‌های مدنی و طراحی و پی افکندن بنیان و بنای

بلندمدت و قامت، زیر سقف و در درون خانه علم و رشته تخصصی خود نیک می‌دانند چه اهدافی را می‌باید دنبال کنند و به دنبال چه بگردند و چه چیزهایی را بجویند و انتظار دارند چه چیزهایی را بیابند و چگونه کاروان طرح‌ها و برنامه‌های پژوهشی خود را به مقصد مطلوب و مقبول برسانند. نسبت آن‌ها با علم و رشته علمی و تخصصی خود اولیه و عملی و علمی و درون‌دانشی و بلاواسطه است. آن‌ها زیر سقف و در درون خانه دانش و دانایی یا رشته علمی و تخصصی خود سکنی دارند و در فضای آن تنفس می‌کنند و می‌اندیشند. معرفت و منظر آن‌ها نیز درباره علم و رشته علمی خویش برگرفته و فراهم آمده از درون تلاش‌ها و فعالیت‌های علمی خود آن‌ها و همکاران و همسایگان میان‌رشته‌ای که دیوار به دیوار خانه علم آن‌ها سکنی داشته‌اند بوده است. حتی چنانکه گفته‌اند این نسبت و رابطه مستقیم و علمی و عملی درون‌دانشی عالمان با رشته‌های علمی و تخصصی خود آن چنان قوی و مستحکم بوده که سخت بر نحوه رفتار و زندگی شخصی و شخصیت آن‌ها تأثیر عمیق می‌نهد است. اینکه ما زیر چه سقفی از دانش و دانایی سکنی گزیده‌ایم و در درون چه فضای علمی زیسته و اندیشیده‌ایم هرچند نه به یک درجه و دامنه، بلکه با غلظت و رقت متفاوت، به هر روی نقش مهر و داغ هویتشان را بر پیشانی شخصیت ما می‌نهداند؛ چندان محل تردید نیست. در رشته‌ها و دانش‌های انسانی و اجتماعی درجه و دامنه چنین تأثیر و تندی و رنگ چنین رابطه متقابل را بر شخصیت عالمان این رشته‌ها عمیق تر شاهد بوده‌ایم.

عالمان این رشته‌ها همسایگان علمی و معرفتی دیوار به دیوار علم و رشته علمی خود را نیز از درون خانه یا از پنجره‌های گشوده یا از بام دانش و دانایی و علم خود نگریسته و محک زده‌اند. آنچه امروز تحت عناوین علوم طبیعی اعم از کیهان‌شناختی و زمین‌شناختی و زیست‌شناختی و فیزیولوژی و ژنتیک یا علوم انسانی و تاریخی و فرهنگی و اجتماعی و اخیراً "علوم باستان‌شناختی" و "قس علی هذا می‌شناسیم، معماری دیدالی و پیچ‌لاخ منابع و مواد و مصالح موضوعی فراهم آمده در آن‌ها و مسأله‌های خرد و کلان و فرضیه‌های مطرح شده و مدل‌ها و روش‌ها و راهکارها و ابزارهای به خدمت گرفته شده در این علوم، محصول فعالیت‌ها و طرح‌ها و برنامه‌های پژوهشی

مباحث فلسفه دانش باستان‌شناسی به طور اخص و رویکردهای آرکتولوژیک به تاریخ و موارث مدنی و معنوی جامعه و جهان بشری ما به طور اعم، مناسبت و ضرورت دارد نخست سه نحوه نگاه درون‌دانشی و اولیه عالمان درباره رشته تخصصی و دانش خویش و بینارشته‌ای و روایی و تاریخی مورخان درباره روند و چگونگی تکوین و توسعه مرحله به مرحله و تدریجی این یا آن رشته علمی و برون‌دانشی و ثانویه و نظری و فلسفی فیلسوفان علم و معرفت‌شناسان توضیح داده شود.

الف) منظر و معرفت درون‌دانشی و اولیه و علمی و عملی عالمان

در این که در بارگرفتن و بسته شدن نطفه اولیه این یا آن علم و مشرب فکری و دانش و دانایی در رحم تاریخ یک دوره در مقطع زمانی خاص، علت‌ها و دلایل‌های عیان و نهان و خرد و کلان بسیار اعم از تحولات تاریخی و جنبش‌های فکری و زمینه‌های فرهنگی و نظام‌های سیاسی و سنت‌های اعتقادی و اوضاع اجتماعی و عامل‌ها و فاعل‌های انسانی و قس علی هذا می‌توانسته دخالت و مشارکت داشته و مؤثر واقع شده باشند؛ محل تردید نیست. بذره‌های نخستین رویکردهای "آرکتولوژیک" (باستان‌شناسانه) به پیشینه تاریخی و عقبه مدنی و معنوی آدمی نیز بر زمین‌های بارور و مستعد منطقه و جغرافیای قاره غربی این چنین افشاندند شد و سرانجام سر از دانشی برکشید که اینک به دانش باستان‌شناسی می‌شناسیمش. عالمان این یا آن رشته علمی ممکن است همیشه طراحان علم و رشته تخصصی خود نباشند، لیکن معماران آن هستند. آن‌ها می‌باید خود به شکار منابع و مواد و مصالح موضوعی رشته علمی خویش بروند و آن‌ها را با روش‌ها و ابزارهای علمی مشخص به خدمت گرفته شده، بجویند و بکاوند و بیابند و بشناسند و از پیکرشان اطلاعات و معلومات منسجم و پیکربندی علمی استخراج کنند. آن‌ها می‌باید بدانند چه مسأله‌ها و فرضیه‌هایی را بر دامن منابع و مواد و مصالح موضوعی مورد مطالعه خود دراندازند و با اتخاذ و استخدام یا ابداع کلید، چه روش‌ها و راهکارها و ابزارهای پژوهشی قفل مسأله‌های ریز و درشت علمی خود را بگشایند. آن‌ها در طراحی و ریختن برنامه‌های پژوهشی کوتاه و میان و

برون‌دانشی و ثانویه فیلسوفان علم که متعاقباً درباره‌اش سخن گفته خواهد شد، خلط کرد.

باستان‌شناسی نیز چونان یک رشته یا دانش دانشگاهی یا چونان پیکره‌ای از "علوم باستان‌شناختی" و روش و ابزار شناخت منابع و ماده‌های فرهنگی گذشته مرحله به مرحله و به تدریج در قاره غربی با مشاهدات و مطالعات باستان‌شناسانه باستان‌شناسان و رشته‌ها و دانش‌های خویشاوند و مرتبط بر صحنه نظام دانایی و اندیشه تاریخی انسان دوره جدید ظاهر شد. منابع و مواد و مصالح موضوعی‌اش نیز این چنین فراهم آمدند و مسأله‌های خرد و کلان باستان‌شناسانه‌اش نیز این چنین مرحله به مرحله یکی از پی هم طراحی شدند و بر دامن موضوعات باستان‌شناختی و منابع و ماده‌های مورد مشاهده و مطالعه باستان‌شناسان درانداخته شدند. روش‌ها و راهکارها و ابزارهای پژوهشی باستان‌شناسی نیز متناسب با نوع مسأله‌های ریز و درشت مطرح شده از سوی باستان‌شناسان و همکاران و هم‌تباران میان‌رشته‌ایشان مرحله به مرحله یا ابداع شدند یا آنکه از رشته‌ها و دانش‌های دیگر وام ستانده شدند و هر بار کارآمدتر و دقیق‌تر و ظریف‌تر از پیش، روش‌شناسی ترکیبی و کثیرالاضلاع باستان‌شناسی را موجودیت و هویت بخشیدند. افق نیات و اهداف و غایات باستان‌شناسان نیز مرحله به مرحله آن چنان فراخ‌تر و فراخ‌تر و مرکب‌تر و کثیرالابعادتر شدند که دو سده پیش تصورش هم به مخلیه باستان‌شناسان آن زمان نمی‌آمد. درباره مراحل و چگونگی بنیادپذیری مرحله به مرحله دانش باستان‌شناسی که عتیقه‌پژوهان^۱ سده‌های رنسانس درصفت مقدم

عالمان و متخصصان و پژوهندگان آن‌ها بوده است. وقتی وارد فضای درون معماری این رشته‌های علمی می‌شویم، مجموعه‌های عظیمی از اصطلاحات و مفاهیم عملی و نظری و ترکیب‌بندی‌های مفهومی و مقوله‌بندی‌های زبانی و گزاره‌ها و وصف‌ها و تبیین‌ها و تعمیم‌ها و قانون‌ها و مدل‌ها و فرضیه‌ها و تئوری‌های علمی را مشاهده می‌کنیم که محصول خرمی از فعالیت‌های پژوهشی عالمان و متخصصان رشته‌های علمی‌ای بوده که به هزینه سرمایه عمر اندیشه نسل‌هایی از فرزندان همین علوم و رشته‌های علمی و سپهرهای معرفتی و طالبان سختکوش دانش و تشنگان و دانایی به کف آمده است. عالمان هیچ علمی ضرورتاً مورخان و فیلسوفان علم خویش نیستند لیکن تاریخ و فلسفه هر علمی پیامد فعالیت‌های علمی آن‌هاست. آن‌ها معماران برج‌ها و باروهای علم خویش‌اند نه معماران و طرحان فلسفه علم خویش. با این همه عالمان رشته‌های علمی با فعالیت‌های پژوهشی خود هرخشتی را که در ساختن بنای خانه علم خود بر خشتی دیگر می‌نهند به نحو اجتناب ناپذیر تاریخ و فلسفه آن را نیز برای مورخان و فیلسوفان علم به وجود می‌آورند و دامن می‌زنند. تاریخ و فلسفه هر علمی مسبوق به فعالیت‌های علمی عالمان و موجودیت رشته‌های علم‌یست. عالمان نه مورخان نه فیلسوفان علم خویش‌اند نه جامعه‌شناسان و روان‌شناسان افعال و اعمال علمی خود، لیکن می‌توان هم عالمی با تجربه و پخته در رشته علمی و تخصصی خود بود هم به منظر و معرفتی تاریخی و فکر و فهمی فلسفی درباره چپستی رشته علمی و تخصصی که در آن سرمایه عمر خویش را هزینه کرده‌اند، دست یافت. علی‌الغالب عالمان این رشته‌های علمی به هر میزان در حوزه تخصصی و علم خویش آزموده‌تر و آموخته‌تر و پخته‌تر و سخته‌تر شده‌اند، پنجره‌های خانه علم خویش را به روی علوم دیگر بیش‌تر گشوده‌اند؛ گاه حتی به معرفت و منظر و فکر و فهمی فلسفی‌تر نیز درباره علم خویش دست یافته و به نقش و اهمیت منظر و معرفت و فکر و فهم فلسفی اذعان نیز کرده‌اند. انسان‌شناسی‌ها و جامعه‌شناسی‌ها و روان و رفتارشناسی‌ها یا فیزیک - اخترشناسی‌های فلسفی روزگار ما مؤید همین نوع و نحوه نگاه فلسفی برآمده از درون‌دانشی عالمان از علم خویش‌اند که نمی‌باید آن را با معرفت و منظر

۱- عتیقه‌پژوهان (Antiquarians) جمعیت‌هایی نیستند که صرفاً از سر ذوق به شکار و جمع‌آوری نسخ خطی و کتب قدیمه و سکه‌های عهد باستان و آثار فاخر گذشته بودند. بیش‌تر آن‌ها برآمده از لایه‌های مرفه و فره اجتماعی و صاحبان ثروت و قدرت و مکتب و ذوق و هنر بودند. در میانشان چهره‌های زیادی از آباء کلیسا اعم از اسقف‌ها و کاردینال‌ها و کشیش‌ها را هم می‌توان یافت که از میانشان پترارک از همه در ولع شکار و جمع‌آوری مسکوکات قدیمه شهره‌تر است. آن مسیحیت دیرنشین و عزلت‌گرا اینک دیرها را ترک گفته به سوی شهرهای سده‌های رنسانس که او‌مانیست‌ها در صفت مقدم آن چونان منادیان اندیشه‌ها و ارزش‌ها و آرمان‌های جدید ایستاده‌اند، روان شده و شانه به شانه دیگر عتیقه‌پژوهان هرچند هر گروه و جمعیتی با انگیزه‌ها و نیات خاص خود به شکار و جمع‌آوری منابع مکتوب و مواد فرهنگی گذشته گام بر می‌گیرند و حرکت می‌کند. فراموش نکنیم که برخی از پاپ‌ها در همین سده‌های آغازین پساقرن وسطایی باغ‌های بزرگی از نمونه‌هایی گیاهی را به

برساختن معماری "دیدالی" رشته و دانش خویش هستند. رویش و رشد مباحث نظری و گفتمان‌های درون باستان‌شناختی که طی نیم قرن اخیر به ویژه در محافل باستان‌شناسی غرب شاهد بوده‌ایم نیز از جنس همین نحوه یا نحوه‌های نگاه درون‌دانشی و اولیه باستان‌شناسان هستند. حتی مقاله‌ها و مجموعه‌ها و کتبی را که باستان‌شناسان کارآزموده و با تجربه درباره مبانی و روش‌شناسی پژوهش‌های میدانی و شیوه‌های عملی لایه‌نگاری و گاهنگاری و روش کاویدن و گرد آوردن و ثبت اصولی یافته‌ها و نحوه برکشیدن و استخراج اطلاعات از داده‌ها و پیکربندی روشمندانانه اطلاعات گردآوری شده و همچنین درباره اصول و اسلوب ارائه گزارش‌های به موقع و دقیق و موثق و قابل اعتماد تدوین و تألیف کرده‌اند نیز از جنس همین افعال و اعمال درون‌دانشی باستان‌شناسان بوده و ماهیتی اولیه و باستان‌شناسانه دارد و نمی‌باید با دو نحوه نگاه بینادانشی و تاریخی مورخان خلط کرد. مخلص کلام آنکه ما یک نحوه نگاه درون‌رشته‌ای (Disciplinary) اولیه عالمان را داریم و یک نحوه نگاه و معرفت و منظر بینارشته‌ای (Interdisciplinary) انسان‌شناختی و جامعه‌شناختی و تاریخی مورخان را داریم که ماهیتی ثانویه دارد و یک نحوه نگاه و منظر و معرفت برون‌رشته‌ای (-Extra disciplinary) فیلسوفان علم را داریم که به معرفت درجه دو یا ثانویه تعبیر شده است. بحث را با نحوه نگاه و معرفت و منظر بینادانشی و تاریخی مورخان پی می‌گیریم.

ب) نحوه نگاه بینادانشی و تاریخی مورخان

نحوه نگاه بینادانشی و تاریخی مورخان چونان پلی است میان دو نحوه نگاه درون‌دانشی و اولیه عالمان از علمشان و معرفت و منظر برون‌دانشی و فلسفی و ثانویه فیلسوفان علم درباره چیستی این یا آن علم و معرفت و نظام معرفتی. تاریخ هر علمی با فعالیت‌های علمی عالمان آن موجودیت می‌پذیرد. لیکن با قلم مورخان تاریخ‌نگاری و نقد و تحلیل تاریخی و داوری می‌شود و به رشته تحریر در می‌آید. عالمان معماران علم خویش‌اند و مورخان نگارندگان تاریخ تکوین و موجودیت‌پذیری آن و راویان و تحلیل‌گران روندها و رویدادها و تحولات آشکار و نهانی که در تکوین و توسعه و تداوم و رشد و رکود و قبض و

آن بودند هم مورخان تاریخ باستان‌شناسی هم فلسفه باستان‌شناسی، سخن‌ها و نکته‌های بسیار برای گفتن دارند که ادامه بحث را با آن‌ها وا می‌نهمیم. ترجیحاً بحث را نخست از نحوه نگاه بینادانشی مورخان درباره دانش باستان‌شناسی پی می‌گیریم و سپس به چیستی و فلسفه آن که حدیث مفصل و مثنوی مطول دیگر نیست می‌پردازیم. آنچه به اختصار و اجمال گفته آمد انگشت تأکیدش بر نحوه نگاه درون‌دانشی عالمان به طور کلی و باستان‌شناسان به طور اخص نهاده شد بود. نحوه نگاهی که مستقیم است و بلاواسطه و درون‌دانشی و برآمده از درون فعالیت‌ها و مشاهدات و مطالعات درون‌دانشی عالمان هر رشته و دانش یا رشته علمی و سپهر معرفتی. این که گفته می‌شود عالمان یا باستان‌شناسان معماران رشته و دانش خویش‌اند به همین معناست. آنان به هزینه سرمایه عمر و اندیشه و عمل خویش خشت بر خشت پی‌ها و دیوارهای رشته و دانش خویش می‌نهند و بنای رفیع آن را به پا می‌کنند و می‌سازند. به منابع باستان‌شناسی که رجوع می‌کنیم با حجم عظیمی از گزارش‌ها، مجموعه‌ها، مدارک و اسناد اعم از آرشیوهای عکس و تصویر و فیلم‌های مستند و انواع بانک‌های اطلاعات و صدها مجله علمی و پژوهشی معتبر که به زبان‌های زنده در بسیاری از کشورهای جهان منتشر شده یا همچنان منتشر می‌شوند و دانشنامه‌ها و فرهنگ‌های اصطلاحات تخصصی و ده‌ها هزار مجلد کتبی که با عناوین مختلف اعم از توصیفی و تحلیلی و تبیینی و تفسیری به زبان‌های مختلف به چاپ رسیده و منتشر شده‌اند، همه ثمره خرمی از فعالیت‌ها و مشاهدات و مطالعات باستان‌شناسان و متخصصان و همکاران میان‌رشته‌ای آن‌ها و محصول مزرعه‌های پر بار و باغستان‌های پر ثمری که باغبانی‌اش را باستان‌شناسان به عهده داشته‌اند، بوده است. بررسی‌ها و کاوش‌ها و کشفیات بی‌وقفه نفسگیر هیأت‌های باستان‌شناسی طی دو سده اخیر در نقاط و قاره‌ها و لایه‌های مختلف و ادوار تاریخی و پیش از تاریخی جامعه و جهان بشری ما از جمله مصادیق عینی و آشکار همین افعال و اعمال درون‌دانشی و مستقیم باستان‌شناسان در

کمک کارگزاران خود دایر کرده بودند. رویکرد عتیقه‌پژوهی (Antiquarianism) سرآغاز رویکردهای آرکولوژیک انسان عالم مدرن در قاره غربی به تاریخ و طبیعت و انسان و جهان است.

می‌شناسیمش. تاریخ باستان‌شناسی مرحله به مرحله این چنین جامعه تحقق بر تن پوشیده است. لیکن نگارندگان تاریخ آن و پیشینه و پسینه تحولاتی که در درون و بیرون این دانش و دانایی نوین یاد و جدیدالورد به عرصه نظام دانایی و اندیشه تاریخی انسان روزگار ما اتفاق افتاده؛ مورخان هستند و اینانند که از منظر و با روش‌شناسی و معرفت تاریخی خویش تاریخ این یا آن رشته و دانش و نظام دانایی را به لحاظ تاریخی نقل و نقد و تحلیل و تبیین و تفسیر می‌کنند. تاریخ باستان‌شناسی به رغم قرابت و مناسبت تنگاتنگش با دانش باستان‌شناسی همواره از جنس علم تاریخ است و نحوه نگاه و نگارش مورخ به پیشینه پیدایی و تاریخ برآمدن دانش باستان‌شناسی و هرآنچه در بیرون و درون آن در مراحل مختلف تاریخی رخ داده و فراز و فرودها و فبض و بسط‌هایی را که از سرگذرانده است.

همانگونه که فلسفه و فیلسوفان این امتیاز را دارند که هم فلسفه هم اندیشه‌ها و انگاره‌ها و نظام‌های فکری و فلسفی فیلسوفان را در بوته نقدها و تحلیل‌های فلسفی خود درافکنند، جامعه‌شناسان و روان‌شناسان و انسان‌شناسان و مورخان نیز بهره‌مند از امتیاز نقل و روایت یا نقد و تحلیل هم جامعه‌شناختی هم انسان‌شناختی رشته و دانش‌های خود و دیگر رشته‌ها و دانش‌ها و سپهرهای معرفتی هستند. به‌ویژه آنکه مورخان با اندیشه و قلم مورخانه خویش می‌توانند تاریخ اندیشه و تحولات تاریخی که در درون و بیرون رشته آن‌ها و یا اساساً هر رشته دیگری اتفاق افتاده به رشته تحریر درآورند. آن‌ها حتی دستشان در نگارش و نقد و تحلیل و تبیین تاریخ‌نگاری هم کسوتان خود گشوده‌تر از رشته‌های دیگر بوده است. کتاب "تاریخ در ترازو"ی مرحوم زرین‌کوب (۱۳۸۱) که مباحثش بر محور تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگاریست و کتاب "تاریخ‌نگاری در اسلام" (سجادی و عالم‌زاده، ۱۳۸۸) و کتاب "علم تاریخ در اسلام" (آیین‌وند، ۱۳۶۴) و کتاب "تاریخ‌نگاری اسلامی" (رابینس، ۱۳۸۱) و مقاله "تطور تاریخ‌نگاری در اسلام" (گیب، ۱۳۸۰) و مقاله "سنت تاریخ‌نگاری" پالی بلنک (Pulleyblank, 1964) و موارد مشابه فراوان دیگر همه از همین جنس‌اند.

نحوه نگاه بینادانشی مورخان هم عالمان را در دستیابی به معرفت و منظری تاریخی و تحولاتی که در مراحل مختلف

بسط رشته‌های علمی و نظام‌های معرفتی به انحاء مختلف دخالت داشته و مؤثر واقع شده‌اند. به سخن دیگر این مورخانند که هم با طرح مسأله‌های تاریخی هم با اتخاذ و استخدام و استفاده از روش‌ها و ابزارهای نقد و تحلیل تاریخی طومار معرفت و منظر تاریخی خود را درباره رشته‌های علمی و نظام‌های دانایی به روی ما می‌کشایند. هرچند به دلیل خویشاندی عمیق و مستحکم و تلاقی‌ها و تداخل‌های چندضلعی و گسترده‌ای که میان رشته‌ها و دانش‌های انسانی و اجتماعی و تاریخی وجود داشته، تفکیک مرزها و تمایز نحوه نگاه درون‌دانشی و اولیه عالمان این رشته‌ها و دانش‌ها از نحوه نگاه بینادانشی مورخان و برون‌دانشی و فلسفی و ثانویه فیلسوفان علم و معرفت همیشه آسان و به نحو شفاف امکان‌پذیر نبوده است معهدا به رغم دشواری‌های موجود و موانع بر سر راه مرزبندی و تحدید جغرافیای مسأله‌ها و قلمرو موضوعی و حدود روش‌شناختی و ثغور اهداف مطرح شده در این رشته‌ها و دانش‌ها و نحوه و نوع نگاه درون‌دانشی یک عالم اجتماع و انسان و فرهنگ و اقتصاد و معیشت و دیانت و سنت و معنویت و هنر و ذوق و زیبایی و اخلاق و متخصص روان و رفتار یا یک باستان‌شناس به منابع و موضوعات و ماده‌های مورد مطالعه خود و نوع مسأله‌های مطرح شده در این رشته‌ها و دانش‌ها با نوع و نحوه نگاه بینادانشی و تاریخی مورخان درباره آن‌ها متفاوت بوده و نمی‌باید حدودشان را به هم درآمیخت و با هم خلط کرد. نحوه و نوع نگاه بینادانشی و تاریخی مورخان درباره این یا آن علم، این یا آن نظام معرفتی و سنت فکری، سرشت تاریخی و روایی خود را داشته و با طرح مسأله‌های تاریخی آغاز و با اتخاذ و استخدام و استفاده از روش‌ها و ابزارهای تاریخی گام برمی‌گیرد و در مسیر اهداف تاریخی مورد نظر مورخان نیز ره می‌سپارد. حکایت و روایت و نقل و نقد و تحلیل و تبیین و تفسیر تاریخی تاریخ فلسفه و تفکر را مورخان و علوم تاریخی بر شانه می‌کشند و به رشته تحریر در می‌آورند و می‌نگارند. لیکن طرح فلسفه تاریخ و فلسفه علم و معرفت را فلسفه و فیلسوفان تاریخ و علم و معرفت درانداخته‌اند و تقریر و تفسیر و تحریر و تدوین کرده‌اند. باستان‌شناسان نیز با کاوش‌ها و کشفیات و مطالعات پرهزینه و عمرخوار خود نیز پدیدآورندگان و معماران دانشی هستند که به باستان‌شناسی

به تاریخ تکوین و موجودیت‌پذیری مرحله به مرحله دانش باستان‌شناسی که اینک به صورت پیچ‌لاخی از علوم باستان‌شناختی در میان کلان‌شهرهای علوم جدید درآمده است رجوع می‌کنیم هم سهم و نقش و دخالت و تأثیر قیامتی از تحولات عظیم تاریخی را، هم جنبش‌های فکری و فلسفی و علمی را از درون و بیرون بر دانش باستان‌شناسی و نحوه نگاه درون‌دانشی و اولیه باستان‌شناسان بر حرفه و رشته خود مرحله به مرحله عیان تر می‌بینیم و آگاهانه‌تر می‌پذیریم و به اهمیتشان نیز با چشمی واقع‌بین‌تر اذعان ورزیده‌ایم. در این میان جایگاه راجر کالینگوود باستان‌شناس و فیلسوف سده بیست بریتانیایی در باستان‌شناسی و تأثیر رویکرد ایده‌آلیستی و اندیشه‌مدار او بر باستان‌شناسان هم‌میهنش به طور اخص و رویکردهای ادراکی به شواهد باستان‌شناختی به طور کلی ویژه است. حتی گفته می‌شود عنوان اثر گلین دانیل: "مفهوم کلی پیش از تاریخ" (The Idea of Prehistory) (Daniel, 1963) ملهم از اثر "مفهوم کلی تاریخ" (The Idea of History) کالینگوود است.

دانش باستان‌شناختی به دلیل سرشت کثیرالاضلاع و کثیرالافعال و کثیرالاهدافش و مناسبت‌ها و مراودت‌ها و اندرکنش‌های گسترده و چندجانبه و اجتناب‌ناپذیرش از یک سو با رشته‌ها و دانش‌های انسانی و تاریخی و اجتماعی و از دیگر سو با علوم طبیعی و ریاضی و آمار و ارقام به هر میزان آزموده‌تر و فربه‌تر شده، پنجره‌هایش را بیش‌تر به روی علوم طبیعی و تاریخی و انسانی و اجتماعی و ادراکی و فلسفی گشوده و دست همکاری با رشته‌ها و دانش‌های دیگر راه مصمم‌تر و محکم‌تر فشرده است. جایگاه علوم تاریخی و مناسبتشان با "علوم باستان‌شناختی" ویژه است. ویژه از آن جهت که در دوره‌های تاریخی، معماری دیدالی هر دو رشته دیوار به دیوار هم ساییده و پهلو زده‌اند. به لحاظ نوع منابع و مدارک مورد مطالعه یعنی ماده باستان‌شناختی و متن تاریخی یکی در تصحیح و تصدیق دیگری به هم یاری رسانده‌اند و کلنگ باستان‌شناسان با قلم مورخان شانه به شانه هم گام بر گرفته و ره سپرده‌اند. فراموش نکنیم که متن‌ها اعم از کتب مقدس و منابع تاریخی و ذوقی از عهد قدیم و جدید گرفته تا آثار هومر و هزیود و هرودوت و پوزانیاس و قس علی‌هذا در مراحل نخستین بر صحنه آمدن دانش

رشته و حرفه علمی آن‌ها از سرگذراننده و آزموده مفید افتاده، هم به فیلسوفان علم درافکندن طرحی فلسفی درباره چستی این یا آن علم و نظام معرفتی یاری رسانده است. نحوه نگاه بینادانشی و تاریخی مورخان درافکندن طرحی تاریخی‌نگارانه از موضوعات مورد مطالعه خود و تدوین و تحریر و تقریر و نگارش تاریخ این یا آن علم و نظام معرفتی به هر میزان به رویکردهای تاریخ تحلیلی و تبیینی و تفسیری و معناکاو و تأویلی نزدیک‌تر و همسوتر شده است خویشاوندی و مناسبت‌های عمیق خود را با نحوه نگاه برون‌دانشی و ثانویه فلسفه بیش‌تر آشکار کرده است.

عالمان رشته‌های انسانی و اجتماعی و فرهنگی و متخصصان روان و رفتار از جمله دانش باستان‌شناختی به هر دو نحوه نگاه هم بینادانشی و تاریخی مورخان، هم برون‌دانشی و ثانویه فیلسوفان علم نیازمند هستند. آن‌یک عالمان این رشته‌ها را از پیشینه و تاریخ تحولاتی که در درون و بیرون رشته و دانش آن‌ها در مراحل مختلف تاریخ اتفاق افتاده آگاه می‌کند و این‌یک با اتخاذ و استخدام و استفاده از روش‌ها و ابزارهای تحلیلی و رویکردهای انتقادی و طرح مسأله‌های فلسفی‌اش می‌تواند معرفت و منظری فراخ‌تر و بنیادی‌تر از چستی این یا آن رشته علمی و نظام دانایی به روی عالمان بگشاید و ذهن آن‌ها را مبانی نظری و مبادی منطقی رشته و حرفه خود حساس‌تر و بیدارتر کند. تصادفی نیست که باستان‌شناسانی که در کار درافکندن طرحی نو و گشودن افق رویکردهای هم تحلیلی هم تبیینی هم تفسیری و معناکاو در باستان‌شناسی بوده‌اند، هم شناختی عمیق‌تر از نحوه نگاه بینادانشی و تاریخی مورخان داشته‌اند، هم آنکه با فلسفه‌های علم و معرفت‌شناسی آشنایی عمیق‌تر داشته‌اند. چایلد هم اگر فلسفه به‌ویژه فلسفه مارکس را خوب نمی‌دانست چه بسا درافکندن طرحی نظری و طراحی و معماری فرضیه تحولات هزاره‌هایی که به انقلاب کشاورزی و یکجانشینی و تولید خوراک تعبیر شد، نمی‌توانست چنین توفیقی داشته باشد. داده‌های کر و لال باستان‌شناسی که خود چیزی به تنهایی به ما نمی‌گویند و هویت واقعیشان را بر ما آشکار نمی‌کنند. اساساً بی‌چراغ نظر و نظریه که نمی‌توان و نمی‌باید به سراغ شکار و کاویدن و کشف و گردآوری ماده‌های صامت و بی‌نام و منجمد و بی‌سیرت شده باستان‌شناسی رفت.

منطقه و محوطه باستانی اتفاق افتاده‌اند، به لحاظ تاریخی خود فی‌نفسه رویداد تاریخی محسوب می‌شوند و حائز اهمیت بسیاریند و تکرار نمی‌پذیرند و یک بار طومارشان گشوده و بسته می‌شود. گزارش و نگارش و مستندسازی لحظه به لحظه کاوش‌ها و جراحی‌ها و کشفیات هیأت‌های باستان‌شناسی با اتخاذ و به کمک روش‌ها و ابزارهای شناخت باستان‌شناسانه و همکاری متخصصان میان‌رشته‌ای و نحوه گردآوری داده‌های مشهود و داوری و تحلیل و تبیین و تفسیر بوده‌های مفقود هم از حکم نگاه درون‌دانشی را دارند و از جنس معرفت و منظر اولیه باستان‌شناسان است به ماده‌ها و مدارک و منابع مورد مطالعه خود. لیکن وقتی تاریخ همین کاوش‌ها و جراحی‌ها و کشفیات باستان‌شناختی از بیرون نقل و روایت یا نقد و تحلیل می‌شوند و به رشته تحریر در می‌آیند، ما با نوع دیگری از نحوه نگاه و سنخ دیگری از شناخت و جنس دیگری از روش‌شناسی مواجه هستیم که هم بینادانشی هم تاریخی هم پسینی است. باستان‌شناسان از اهمیت چنین نحوه نگاهی غافل نبوده‌اند. دست روی دست نهاده و بی‌تفاوت نیز از کنارش نگذشته‌اند. همانگونه که در نقدها و تحلیل‌های فلسفی و نظری و معرفت‌شناسی رشته خویش، خود گام در میدان نهاده و دست به نقد و تحلیل فلسفی و نظری و معرفت‌شناختی دانش باستان‌شناسی زده‌اند. در نگارش تاریخ رویدادها و تحولاتی که بر باستان‌شناسی گذشته خود مورخان چیره دستی نیز بوده‌اند. شما این چیره دستی با دقت و مراقبت و نحوه نگاه بینادانشی و تاریخی و پسینی را هم در اثر "باستان‌شناسی دیروز و امروز" ملینا و واسیچک (Malina & Vasicek, 1990) و "مقدمه‌ای بر اندیشه باستان‌شناختی" بروس تریگر (Trigger, 1989) می‌توانید به خوبی مشاهده کنید. "ساختار انقلاب‌های علمی" توماس کوهن (Kuhn, 1970) از آن جهت که با رویکردی تاریخی درآمدن و به درشدن نظریه‌های علمی را به لحاظ تاریخی در غربال نقد و تحلیل می‌نهد و محک می‌زند نیز زیر خیمه همین نگاه بینادانشی مورخان جای می‌گیرد. بر همین سیاق رویکردهای جامعه‌شناختی و روان‌شناختی و انسان‌شناختی عالمان اجتماع و روان و رفتار و انسان و فرهنگ و قس علی‌هذا را نیز می‌توان زیر سقف منظر و معرفت بینادانشی جای داد و با دو نگاه اولیه

باستان‌شناسی و افتتاح کاوش‌ها و کشفیات باستان‌شناسان، هم راهنمای خوبی بودند هم آنکه در بیدارکردن اراده و عزم و انگیزه در ذهن و فکر باستان‌شناسان و کاویدن و کشف شواهد و گردآوری قراین مورد نظر سهم و نقش جدی داشتند. این چنین هانریخ سلیمان ایلیاد و اودیسه هومر در دست و کلنگ باستان‌شناسی بر کف و دلو باستان‌شناسان بر دوش به محوطه باستانی حصارلیک و محوطه باستانی آکروپولیس میکینه (Mycenae) عزیمت کرد و دست به کاوش‌های وسیع زد و به آن کشفیات عظیم البته با تخریب‌های گسترده دست یافت (Schliemann, 1880/1967). باستان‌شناسان نیز متقابلاً با کاوش‌ها و کشفیات خود حجم عظیم و بی‌سابقه‌ای از منابع مکتوب و نظام‌های نوشتاری منسوخ و ناشناخته و متروک جوامع گذشته را در اختیار مورخان نهاده‌اند که تا پیش از ظهور و بر صحنه آمدن دانش باستان‌شناسی و افتتاح کاوش‌ها و کشفیات باستان‌شناسان تصورش به ذهن مورخان نمی‌آمد. اینکه می‌بینیم عالمان علوم تاریخی و مورخان روزگار ما باستان‌شناسی را زیر خیمه تاریخ جای می‌دهند هرچند ممکن است به مذاق باستان‌شناسان خوش نیاید و مطلوب طبعشان نباشد و مقبول نظرشان واقع نشود، چندان هم تصادفی نیست. این که کلنگ باستان‌شناسان بسط قلم مورخان در دوره جدید بوده تردید نیست (ملاصالحی، ۱۳۹۳).

این که تاریخ چونان ماده فرهنگی و شواهد باستان‌شناختی بسط تاریخ است تا پیش از تاریخ و مرزهای "تاریخ" طبیعی نیز چندان محل تردید نیست. این که منابع و ماده‌ها و مدارک مورد مطالعه باستان‌شناسان در کسوت متن در می‌آیند و متنیّت می‌پذیرند نیز شکی در آن نیست. این که می‌بینیم باستان‌شناسان خود مورخان دانش خویش بوده‌اند و از اهمیت گزارش و نگارش و نقل و نقد تاریخی فعالیت‌های خود غافل نبوده‌اند نیز تصادفی نیست. با این همه باز بر این نکته انگشت تأکید می‌نهم که نحوه نگاه درون‌دانشی و اولیه عالمان را از علم خویش با بینادانشی و روایی مورخان نمی‌بایست خلط کرد. در باستان‌شناسی نیز به رغم همه خویشاوندی‌ها و مناسبت‌های میان علوم تاریخی و علوم باستان‌شناختی چنین خلطی جایز نیست. کاوش‌ها و کشفیات باستان‌شناختی در هر مقطع زمانی و

بنیان‌های فلسفی آن یک ضرورت اجتناب‌ناپذیر. چنین ضرورتی دهه‌هاست که در محافل باستان‌شناسی غرب احساس شده و طرحش را نیز باستان‌شناسانی در انداخته‌اند که هم تربیت فلسفی داشته‌اند و با زیر و بم‌ها و ظرافت‌های فکر و فهم نظری آشنا بوده‌اند، هم آنکه در رشته و دانش خویش تخصص و تجربه و مهارت عملی و میدانی بالنسبه طولانی را از سر گذرانده بوده‌اند. میان عالم و پژوهشگر و متخصص با مهارت و تجربه رشته و دانش خویش بودن و تربیت فلسفی داشتن و با توشه و تجهیز فکر و فهم فلسفی هستی و چیستی، دانش و دانایی خویش را در غربال نقد و تحلیل نهادن و به عیار و با چراغ نظر کاستی‌ها و راستی‌های معرفتی‌اش را محک زدن و دیدن؛ تعارض و منافاتی در میان نیست. عالمان رشته‌ها و دانش‌های مختلف به هر میزان آزموده‌تر و فربه‌تر شده‌اند، به طور طبیعی علی‌الغالب به فکر و فهم و معرفت و منظری نظری و فلسفی و فراخ‌تر نیز درباره ماهیت موضوعات و سنخیت روش‌ها و نوعیت مسأله‌های مطرح شده در رشته تخصصی خود نیز دست یافته‌اند. هم دیوید کلارک بریتانیایی هم لوئیس بینفورد آمریکایی در افتتاح طرح مسأله‌ها و مباحث نظری با فکر و فهم فلسفی درباره ماهیت دانش باستان‌شناسی و جایگاه معرفتی آن در میان دیگر رشته‌ها و دانش‌ها از همین گروه باستان‌شناسانی هستند که از درون خانه دانش باستان‌شناسی بر بام رشته خویش بر شده‌اند و از منظری فراخ‌تر به آن می‌نگرند. در این میان جایگاه راجرکالینگوود بریتانیایی ویژه است. ویژه از آن جهت که در سه سپهر دانش باستان‌شناسی و تاریخ و فلسفه هم صاحب نظر است هم اندیشه.

با این همه پیش از گشودن طومار و طرح مسأله‌ها و مباحث ریز و درشت فلسفه دانش باستان‌شناسی گمان می‌برم ضرورت و مناسبت دارد نخست بدانیم فلسفه علم در چه جایگاهی در نظام دانایی دوره جدید ایستاده و مسأله‌ها و مباحثش در نقد و تحلیل رشته‌های علمی و دیگر سپهرهای شناختی چگونه است و هدف و غایتش چیست و دستاوردهایش برای عالمان در شناخت عمیق‌تر و فهم وثیق‌تر هستی و چیستی رشته‌های علمی خود چه بوده است؟

فلسفه‌های علم آنگونه که در نظام دانایی دوره جدید مطرح شده و برصحنه آمده‌اند؛ نه از جنس فلسفه‌های اعلی و اولی و

عالمان از علم خویش و ثانویه یا حتی سوم و ثالثیه فیلسوفان علم و معرفت خلطشان نکرد.

ج) نحوه نگاه برون‌دانشی و فلسفی و ثانویه و نظری فیلسوفان علم و معرفت

نوع و نحوه نگاه یا به مفهوم دقیق‌تر معرفت و منظر سوم یا نوع سوم دیگری هم وجود دارد که در قیاس با منظر و معرفت درون‌دانشی عالمان از علم خویش به معرفت و منظر ثانویه یا درجه دوم و نظری و فلسفی و برون‌دانشی تعبیر شده است. در شروع نوشتار، ما نیز از همین تعبیر که در میان محافل علمی و فکری و فلسفی روزگار ما رایج شده و جا افتاده استفاده برده‌ایم. اگر منظر و معرفت بینادانشی و روایی مورخان و برون‌دانشی و نظری و فلسفی فیلسوفان علم و معرفت را در یک سپهر شناختی قرار دهیم، تعبیر ثانویه درباره هر دو درست است و نیاز به تجدید نظر در به خدمت گرفتن از مفهوم معرفت درجه دو و ثانویه ندارد لیکن اگر معرفت و منظر فلسفی فیلسوفان علم و معرفت را به لحاظ سلسله مراتبی در مقام سپس‌تر از معرفت و منظر بینادانشی انسان‌شناسان و جامعه‌شناسان و روان‌شناسان و مورخان علم قرار دهیم، دست فیلسوف علم را در نقد و تحلیل هم معرفت و منظر درون‌دانشی عالمان از علم خویش، هم بینادانشی و تاریخی مورخان از این یا آن علم گشوده‌تر کرده‌ایم و به خدمت گرفتن تعبیر معرفت و منظر نوع سوم فلسفی و نظری فیلسوفان علم از این یا آن علم و تاریخش درست و دقیق‌تر به نظرمی آید.

رونق و گرمی بازار فلسفه‌های علم آن هم در عصری که علم همچنان بی‌رقیب در صف مقدم اندیشه و شناخت و نحوه نگاه انسان از انسان بودن خویش از طبیعت و تاریخ و معنای حضور تاریخی انسان در جهان ایستاده و سپهرهای دیگر اندیشه و شناخت و تجربه انسان از "واقعیت"، مشروعیت و مقبولیت و وثاقت و اعتبار معرفتی و مدعیات و تصدیقات و احکام خود را در قبله و کعبه علم می‌طلبند و می‌نگرند، چندان تصادفی و دور از انتظار نیست. در این میان هم جایگاه "آرکولوژی" هم به مثابه یک تحول در نظام دانایی و اندیشه تاریخی دوره جدید حائز اهمیت ویژه است هم در انداختن طرح فلسفه و پی افکندن

و به زعم خویش هر بار و در هر مرحله‌ای از تاریخ تفکر بر روی عالمان گشوده‌اند نیست.

برای باستان‌شناس مقوله زمان از مولفه‌ها و مقوم‌ها و مسلمات دانش باستان‌شناسی است. همین طور فی‌المکان بودن (دیباچ، ۱۳۹۳) یا مکان‌مندی ماده‌های مورد مشاهده و مطالعه باستان‌شناسان یا مفهوم گذشته و گذشتگی ماده‌های باستان‌شناختی یا مادیت ماده‌های باستان‌شناختی از مسلمات و بدیهیات دانش باستان‌شناسی بوده و برای هیچ باستان‌شناسی محل تردید نبوده است. همین مقوم‌ها و مولفه‌ها و مسلمات و بدیهیات و اصول موضوعه پذیرفته شده دانش باستان‌شناسی هم برای یک فیلسوف علم به طور کلی و در فلسفه دانش باستان‌شناسی به طور اخص از ریشه و بنیاد یک به یک به مثابه مسأله‌ها و مباحث مهم فلسفی مطرح شده و چشم‌اندازهایی را اندیشه و فهم فلسفی فیلسوفان به طور کلی و فیلسوفان علم به طور اخص درباره هستی و چیستی مقوله زمان و مفهوم مکان و ماده و قس علی هذا بر روی ما گشوده‌اند که تصورش برای باستان‌شناس مستغرق در فعالیت‌های میدانی و فروافتاده در ظلمات گذشته و ویل ماده‌های مورد مشاهده و مطالعه خود بعید بوده یا اساساً ممکن نیست. بر همین سیاق مسأله‌ها و مباحث مهمی را که طی دهه‌های اخیر خاصه در محافل فکری و فلسفی و حلقه‌های علمی و حوزه‌های باستان‌شناسی در غرب، درباره موجودیت و ماهیت دانش باستان‌شناسی، اینکه به درستی چه هست و چه نیست مطرح کرده و دامن زده‌اند شاید بتوان گفت مهم‌ترین دستاوردهای این بوده که باستان‌شناسان را از فردوس برین رویاهای باستان‌شناسی سده‌های هژده و نوزده بیرون افکنده و در ارض هبوط، افق‌های دیگری از باستان‌شناسی را به روی باستان‌شناسان گشوده‌اند که دو سده پیش‌تر به تصور هیچ باستان‌شناسی نمی‌آمد. مقاله "باستان‌شناسی پس از هبوط" دیوید کلارک نیز با همین انگیزه و اندیشه انتقادی در آغاز دهه هفتاد به رشته تحریر درآمد و به چاپ رسیده و منتشر شد (Clarke, 1973).

دو سده پیش که عتیقه‌پژوهان کنجکاو و اهل ذوق و هنر و مجموعه‌داران باستان‌گرا و باستان‌پرست برآمده از خاندان‌های طبقات اشراف صاحبان سرمایه و ثروت و قدرت جوامع

محض و مطلق‌اند و نه از سنخ فلسفه‌های مابعدالطبیعه یا متافیزیک. آن‌ها شاخه‌ای از فلسفه‌های خاص و مضاف محسوب می‌شوند (خسروپناه، ۱۳۸۵). مسأله‌ها و مباحث مطرح شده در آن‌ها سرشتی نظری و برون‌دانشی داشته و فراورده‌های فکری و معرفتی آن‌ها نیز برون‌دانشی و ثانویه و فلسفی بوده و زیرخیمه نقدها و تحلیل‌های فلسفی فیلسوفان علم و معرفت‌سکنی دارند. برون‌دانشی‌اند چون به مانند اخترشناسان با تلسکوپ‌های فکر و فهم فلسفی، رخدادهای و تحولات علمی و تحرکات و دستاوردهای معرفتی عالمان را از منظری فراخ‌تر ردگیری و رصد می‌کنند. معرفتشان درباره علوم و دستاوردها و تصدیقات و مدعیات علمی و معرفتی عالمان و پژوهشگران درجه دو و ثانویه است چون بناها و بافت‌هایی را که نخست عالمان و پژوهشگران و متخصصان رشته‌های علمی در شهرستان علم و معرفت چونان معماران علم و معرفت خود بنیاد نهاده و بر ساخته‌اند فیلسوف علم، موقعیت و ماهیت آن‌ها را با طرح مسأله‌ها و مباحث فلسفی و نظری خود محک می‌زنند و با ابزارهای فکر و فهم نظری و در ترازوی عقل فلسفی خود می‌سنجند و درباره آن‌ها داوری می‌کنند. این معرفت ثانوی و پسینی برای عالمان چونان چراغ نظر می‌تواند پیشینی و مبنایی نیز به خدمت گرفته شود. البته فیلسوف علم در مقامی نیست که برای این یا آن عالم و رشته علمی نسخه‌ای بیچند و دارویی را تجویز کند لیکن در مقامی و موقعیتی است که طرح مسأله‌ها و مباحث نظری و فلسفی خود را دراندازد و با فکر و فهم فلسفی خود چشم‌اندازها و مناظری را به روی عالمان بگشاید که برایشان چون درون و زیرسقف خانه علم و رشته تخصصی خود سکنی دارند میسور نیست.

پرسش‌های فلسفی می‌توانند زمینه مسأله‌ها و مباحث مهم و بنیادینی را درباره موجودیت و ماهیت علم به مثابه سپهری از کنجکاو‌ها و کنش‌های شناختی انسان فراهم آورند که برای عالمان هم افق‌گشا هم آموزنده باشد. حتی بدیهی و پذیرفته‌شده‌ترین اصول موضوعه علوم برای فیلسوف علم می‌تواند به مثابه یک مسأله جدی و مهم فلسفی مطرح شده و دامنی از مباحث عمیق فلسفی درباره‌اش گشوده شود. فلسفه دانش باستان‌شناسی نیز مستثنی و مستغنی از این قاعده و فکر و فهم فلسفی فیلسوفان علم و پنجره‌ها و افق‌هایی که آن‌ها به سهم

دقیق‌تر این است که از این پس از مفهوم "علوم باستان‌شناختی" استفاده شود. یا حتی وقتی بحث فلسفه باستان‌شناسی در میان است از عبارت "فلسفه علوم باستان‌شناختی" استفاده شود که هم با موجودیت هم با ماهیت کثیرالاضلاع و کثیرالافعال و کثیرالاهداف باستان‌شناختی انطباق و مناسبت بیش‌تر دارد.

ما بر حسب عادت یا سلیقه شخصی از برجسب‌های مفهومی و اصطلاحات رایجی که آسان در دسترس ما قرار دارند با گشاده دستی برای بیان مقاصد و نظرات خود استفاده می‌بریم لیکن وقتی اراده و عزم آن داریم مشاهدات و نظرات و مقاصد خود را با مفاهیم و اصطلاحات و ترکیبندی‌های مفهومی دقیق و درست و شفاف و روشن تعریف و فهمیده شده بیان کنیم، متوجه می‌شویم برای آنکه در دام مغالطه و تناقض و سفسطه و دور باطل گرفتار نشویم تاجه میزان می‌باید در استفاده از مفاهیم و ترکیبندی‌های مفهومی و مقوله‌بندی‌های کلامی با دقت و مراقبت عمل کرد و چه اندازه به اندیشه و فکر و فهمی فلسفی و منطقی و کاربست درست از زبان نیاز داریم. وقتی در تعریف و فهم معانی همین اصطلاحات رایج و مفاهیم و ترکیبندی‌های مفهومی جاری در محافل آموزشی و پژوهشی و حلقه‌ها و مشرب‌های فکری روزگار ما به ویژه نحوه کاربرد زبان و استفاده از مفاهیم و ترکیبندی‌های مفهومی رایج در این علوم و سپهرهای معرفتی اندکی تأمل و تعمق می‌کنیم متوجه می‌شویم چه مناقشه‌ها که بر سر تعریفشان میان فیلسوفان علم و معرفت و عالمان دوره جدید در نگرفته است. در همین مفهوم علم اندکی تأمل که می‌کنیم با چنان مناقشه‌های سنگینی بر سر تعریفش مواجه می‌شویم که انسان دچار سرگیجه می‌شود. این مفهوم از جمله مفاهیم به غایت سیال و شناور روزگار ما بوده است. مدام به لحاظ معنایی در معرض جابجایی بوده و به لحاظ مصداقی نیز چهره عوض کرده و منقلب و متحول‌تر از بسیاری از سپهرهای شناختی و کنجکاوی‌ها و کنش‌های معرفت‌ورزانه ما بر صحنه حضور داشته و حرکت کرده و ره سپرده است. قبله آمال و ترازوی سنجش داوری‌های خاص و عام نیز بوده است، حتی در ذهنیت و زبان اقشار متوسط اجتماعی نیز رخنه کرده است. آن‌ها اغلب در به کرسی نشاندن نظرات و مقاصد خود از واژه متقاعدکننده و دلربای علم و صفت علمی استفاده برده و

سده‌های پساقرن وسطایی اروپای غربی با عطش و ولع بی‌سابقه دست به گردآوری منابع و متون و نسخ تاریخی و اشیاء و آثار باستانی می‌زدند و حجم عظیمی از اشیاء و آثار هنری و سکه‌ها و نسخه‌ها و متون تاریخی را در مجموعه‌های خود گرد می‌آوردند، هرگز تصور نمی‌کردند دو سده سپس‌تر سر از دانشی چنان کثیرالاضلاع و کثیرالافعال و کثیرالاهداف و پیچیده برخوردار کشید که اینک به باستان‌شناسی شهره است و پایه‌های پیچ‌لاخی از تشکیلات اداری و اجرایی و آموزشی و پژوهشی درهم تنیده با نظام دانایی و ارزش‌های عالم مدرن را به مقیاس جهانی پی می‌نهند که اینک به پدیده موزه‌های عالم مدرن می‌شناسیمشان.

باستان‌شناسی دیگر یک رشته و دانش منفرد نیست که بتوان زیر خیمه علوم تاریخی یا انسان‌شناختی جایش داد و به سهولت طرح فلسفه‌اش را در انداخت و از سر ذوق و شوق، تاریخش را روایت و نقل و نقد کرد و فلسفه‌اش را پی افکند و بنیاد نهاد. آن باستان‌شناسی ذوقی و شوقی و ساده و رویا زده و منفرد پیش از هبوط یک سده ونیم پیش، اینک هم جغرافیای ماده‌ها و منابع موضوعی‌اش را طولی و عرضی توسعه داده هم به مقیاس تاریخ جهانی دامنش را در همه ادوار تاریخی و پیش از تاریخی گسترش داده است و طیف وسیع و متنوعی از رشته‌ها و خرده‌رشته‌ها و تخصص‌های میان‌رشته‌ای و رویکردها و مشرب‌ها و مدل‌های پژوهشی اعم از نظری و عملی را هم از رشته‌های علمی و سپهرهای معرفتی دیگر وام ستانده هم آنکه در دامن خود پرورانده است. تداخل‌ها و تلاقی‌ها و همکاری‌های چندسویه و اجتناب‌ناپذیر دانش باستان‌شناسی با طیفی از علوم طبیعی از یک سو و رشته‌ها و دانش‌های انسانی و اجتماعی و روان و رفتار و اندیشه و فلسفه و منطقی و علوم ریاضی از دیگر سو هم مرزبندی قلمرو موضوعی هم تحدید و تفکیک حیطه و حدود روش‌شناختی هم تمایز نوع مسأله‌های ریز و درشت مطرح شده در باستان‌شناسی را از جغرافیای منابع موضوعی و روش‌شناسی و مسأله‌شناسی دیگر رشته‌ها و دانش‌ها و سپهرهای معرفتی، بسیار پیچیده و دشوار کرده است. استفاده از مفهوم رشته یا دانش باستان‌شناسی یا حتی فلسفه دانش باستان‌شناسی را تسامحاً می‌توان پذیرفت. چه بسا درست و

کوشیده‌اند با چنگ زدن به ریسمان علم به آسمان برشوند.

حلقه‌های اثباتی مشرب (پوزیتیویزمی) روزگار ما در قاره غربی تمایل داشته‌اند آن را مصادره به مطلوب کنند و اعتبار وثاقت دیگر سپهرهای شناختی و نظام‌های دانایی را به عیار علم یا دقیق‌تر علم تجربی و گزاره‌ها و فرضیه‌ها و نظریه‌های تجربه‌پذیر با قابلیت یا درجه و دامنه تأیید یا اثبات یا ابطال‌پذیری‌شان محک بزنند و بسنجند. باستان‌شناسان اثباتی مشرب نیز در این میان بیکار ننشسته و هم تمایل جدی داشته‌اند هم در تحقق این تمایل سعی ورزیده‌اند باستان‌شناسی را زیر خیمه علوم تجربی جای دهند و با به خدمت گرفتن و کمک طلبیدن از روش‌های تجربی و نظریه‌های کاهشی این علوم بر اعتبار و اقتدار علمی باستان‌شناسی بیافزایند. هر چند این نوع و نحوه نگاه یک سویه به دانشی به مانند باستان‌شناسی که هم منابع و مواد و مصالح موضوعی‌اش کثیرالاضلاع‌اند هم مسأله‌هایش ذومراتب هم روش‌شناسی‌اش چندگون هم اهدافش متنوع و متلون نه معقول و نه متناسب با هزارتوی هستی و چیستی باستان‌شناسیست.

فلسفه علوم باستان‌شناختی با حجم سنگین دیگری از مسأله‌ها و موضوعات و مباحث مهم و بنیادین نیز رویاروست که هم طرحشان هم پاسخ به آن‌ها می‌تواند برای باستان‌شناسان آموزنده و ثمربخش باشد. طرح مسأله‌ها و دامن زدن به مباحثی به مانند اینکه اساساً چرا باستان‌شناسی؟ چرا جراحی باستان‌شناسانه تاریخ؟ چرا در دوره جدید و در مقطع زمانی خاص؟ چرا در قاره غربی تاریخ؟ باستان‌شناسان به دنبال چه می‌گردند؟ گمشده آن‌ها چیست؟ منابع و مواد و مصالح موضوعی مورد مطالعه آن‌ها از چه نوع منابع و مواد و مصالح موضوعی هستند؟ درجه و دامنه مشاهده‌پذیری (Observationally)^۱ و حدود

رصدپذیری (Traceability)^۲ و ظرفیت معرفتی‌شان چگونه است؟ نقش و سهم و جایگاه تبیین و تفسیر و ارجاع و تأویل با درجه تبیین و تفسیر و ارجاع و تأویل‌پذیری شواهد و قرائن باستان‌شناختی چگونه است؟ مسأله علیت و حدود تعلیل در باستان‌شناسی و سهم و نقش تدلیل در تبیین‌ها و تفسیرهای باستان‌شناسانه از شواهد و قرائن مورد مطالعه؟ جایگاه و نقش و سهم زبان و قالب‌بندی‌ها و مقوله‌بندی‌ها و ترکیبات و برجسب‌های مفهومی روی ماده‌های الکن و خاموش باستان‌شناسی؟ جایگاه و نقش نظریه‌ها در باستان‌شناسی و مناسبت میان نظریه و عمل و داده‌های باستان‌شناختی؟ معضل گذشتگی و شکاف و شقاق (Dichotomy) موضوعی در باستان‌شناسی. مسأله پیچیده و سرگیجه‌آور امکان کشف‌المحجوب معانی محفوف و ظرفیت باستان‌شناسی در بازسازی (Apocatastasis) هرچند نامستقیم و جنبی و مفهومی روندها و رویدادها و متغیرها و بافت‌ها و رابطه‌های متوقف و منجمد و مفقود فرهنگی به وساطت امور مابه‌العرض یعنی شواهد و قرائن و آثار (Τα αρχαι'α) و ائقال مادی برکنده و برگرفته و گردآوری شده از لایه‌های باستانی در باستان‌شناختی و حجم سنگینی از مسأله‌ها و مباحث مهم دیگر از این جنس بر شانه فلسفه علوم باستان‌شناختی نهاده شده است که می‌باید درباره یک به یکشان فکر و فهم و معرفت و منطری فلسفی و نظری ارائه داد. در محافل باستان‌شناسی قاره غربی و حلقه‌ها و حوزه‌های فکری و فلسفی و معرفت‌شناختی آن دیار دهه‌هاست که طومار مسأله و مباحثی از این جنس به روی باستان‌شناسان

۱- مشاهده‌پذیری یک مفهوم مهم و کلیدی در باستان‌شناسی است. آنچه اصطلاحاً به آن‌ها داده‌های حسی یا مشاهده‌ای یا به تعبیر ما داده‌های مشهود در مقابل بوده‌های مفقود گفته می‌شود به این معنا نیست که همیشه و به طور کامل مشاهده‌پذیرند. درجه و دامنه مشاهده‌پذیری یافته‌ها در باستان‌شناسی به دلیل نقص و تغییر صورت و سیرت‌پذیری‌شان بسیار محدود است. وقتی سخن از مشاهده در باستان‌شناسی می‌رود باید توجه داشت که بار مفهومی هم مصداقی ویژه خود را دارد. این طور نیست که تصور کنیم امر واقع (fact) یا داده‌ها آنگونه که در قوم‌شناسی و مشاهده و مطالعه پدیدارهای اجتماعی در علوم اجتماعی آماده و عریان و یک‌پارچه و دست‌نخورده و

۲- رصدپذیری نیز یک مفهوم مهم و کلیدی در باستان‌شناسی است. درجه و دامنه رصدپذیری هم داده‌های مشهود هم بوده‌های مفقود در باستان‌شناسی بسیار محدود و مشروط است. به هر میزان که به دوره‌ها و لایه‌های کهن‌تر و دیرینه‌تر هزاره‌های پارینه‌سنگی پیش از تاریخ بشر به عقب‌تر رفته‌ایم هم دستمان از شواهد باستان‌شناختی و قرائن انسان‌شناختی تهی‌تر شده است هم آن‌که به مانند اخترشناسان به مرز کیهان یا سپهرهای نهان‌تر توده‌های عظیم کهکشانی که خواسته‌ایم نزدیک شویم، تلسکوپ و ابزارهای مشاهداتی ما در ردگیری و رصد رویدادها گم شده است.

قرار نداده است. یک نگاه از سر دقت و تأمل در پدیده موزه‌های عالم مدرن و محوطه باستانی جراحی شده بسنده است تا متقاعد شویم و بپذیریم باستان‌شناسان چه قیامتی در تاریخ به پا کرده‌اند. از کجا آغاز کرده‌ایم که به اینجا رسیده‌ایم؟ این پرسش بنیادین صرفاً تاریخی و باستان‌شناختی نیست. سرشتی فلسفی و وجودی و متافیزیکی نیز دارد. نخست فلسفی و نظری در انداخته شد، سپس باستان‌شناسی بر صحنه فراخوانده شد تا کلید باستان‌شناختی خود را در کمک به گشودن قفل و حل مسأله ارائه دهد. وقتی می‌پرسیم چرا باستان‌شناسی؟ چرا در دوره جدید تاریخ جراحی باستان‌شناسانه می‌شود؟ طرح مسأله‌ها و مباحثی از این جنس هم مستلزم بهره‌مندی از آگاهی عمیق تاریخی هم آشنایی با میراث فکری و فلسفی سه هزاره اخیر تاریخ قاره غربی است هم پاسخ به یک به یکشان هنگامی امکان‌پذیر می‌شود که بتوانیم تاریخ باختر زمین را هم به لحاظ میراث اعتقادی از خاورمیانه نبوی یعنی بلخ زرتشت و فلسطین ابراهیمی و سنت عهدین گرفته تا عالم هلنی و زلزله‌های عظیم و بی‌سابقه‌ای که در ارض تاریخ غرب طی سده‌های پساقرن وسطایی اتفاق افتاده ردیابی و رصد و بازخوانی و بازاندیشی کنیم.

بر آیند

بر آیند سخن آنکه سه نحوه نگاه و فهم ما از باستان‌شناسی چه به مثابه یک رشته و دانش پذیرفته شده جهانی و دانشگاهی و چه پیکره و پیچ‌لاخی از "علوم باستان‌شناختی" در یک مقوله‌بندی کلی و نظری می‌تواند مطرح و از هم تفکیک و متمایز شود که یکی عمیقاً و اصالتاً ماهیتی درون‌دانشی و درون باستان‌شناختی و اولیه داشته و منبعث از فعالیت‌های عملی و میدانی و نظری و نتایج مشاهدات و مطالعات باستان‌شناسان و همکاران میان‌رشته‌ای آن‌هاست و دو دیگر سرشتی بینارشته‌ای و تاریخی داشته و سعی می‌ورزد از منظر و معرفت تاریخی یا به لحاظ اجتماعی و انسانی و قس علی‌هذا رخدادهای درون و بیرون باستان‌شناسی را به طور اخص و دیگر رشته‌ها و دانش‌ها و سپهرهای معرفتی را به طریق اولی ردگیری و رصد کند و بشناسد و بفهمد؛ و سه دیگر آنکه منظر و معرفت و فکر و فهم

گشوده شده و در اغلب موارد باستان‌شناسان خود کمر همت بر بسته و طراح فلسفه علم خویش نیز بوده‌اند.

دیدگاه‌های ایده‌آلیستی تاریخی راجر کالینگوود (Collingwood, 1939; 1946) نقدها و نظرات تحلیلی دهه هفتاد به بعد دیوید کلارک (Clarke, 1973; 1978) و لوئیس بینفورد اثباتی مشرب (Binford, 1962; 1964; 1968) و مریلی سالمون (Salmon, 1978) (1972; 1982; 1983) و مایکل شیفر (Schiffer, 1975; 1976; 1978) (1982) و استفان شان (Shennan, 1986; 2002) و آلبرت اسپولدینگ (Spaulding, 1960; 1968; 1988) و در مرحله سپس‌تر بر صحنه آمدن نقدهای نظری با صبغه فلسفی و معرفت‌شناختی باستان‌شناسان برآمده از درون جریان‌های سیال علمی و فکری و فلسفی و معرفت‌شناختی غرب به مانند ایان هادر (Hodder, 1982a; 1985; 1989a; 1991b; 1999) و اولسن (Johnsen & Olsen, 1992) و وایلی (Wylie, 1982; 1985a; 1985b; 1992) و ماتیو و رنفرو و شنکس و تیلی و دیگران که مجال ذکر نام و عناوین یک به یک آثارشان در همین رابطه نیست، همه مؤید و مبین رویکرد و توجه عمیق باستان‌شناسان به ماهیت رشته و دانشی است که سرمایه عمر و اندیشه خویش را به پایش ریخته و هزینه کرده‌اند.

محافل فکری و فلسفی و جامعه مورخان و باستان‌شناسان میهن ما می‌باید خود را برای ورود به آوردگاهی سخت و سنگین در بازخوانی و بازاندیشی نظری و فلسفی و معرفت‌شناختی یکی از مهم و پیچیده و تأثیرگذارترین پدیده‌های نوظهور در سپهر دانش و دانایی و اندیشه تاریخی انسان روزگار ما مهیا سازد. هیچ رشته‌ای در دو سده عمر کوتاهش آنگونه که دانش باستان‌شناسی با جراحی‌های نفسگیرش به مقیاس جهانی بر منظر و معرفت و اندیشه انسان روزگار ما درباره تاریخ و حضور تاریخی‌اش در جهان تأثیرگذار نبوده است. هیچ رشته و دانشی به وسعت و حجم دانش باستان‌شناسی یا به مفهوم جامع‌تر علوم باستان‌شناختی منابع و مواد و شواهد و قرائن برای مشاهده و مطالعه روندها و رخدادهای فرهنگی و اجتماعی و انسانی گذشته در اختیار ما

انتقادی و تحلیلی و تفسیری که درباره سنخیت و جنسیت منابع و مواد و مصالح موضوعی باستان‌شناسی گرفته تا نوعیت روش‌شناسی و روش‌ها و راهکارها و ابزارها و مدل‌ها و نظریه‌های پژوهشی به خدمت فراخوانده و به کار گرفته شده در آن و سرشت مسأله‌ها و معماهای مباحثی را که باستان‌شناسان بر دامن موضوعات مورد مطالعه خود در انداخته‌اند و ماهیت اهداف و غایاتی را که دنبال کرده‌اند همه زیر چتر نوعی از فلسفه و تفکر و تعقل و منظر و معرفت و فهم فلسفی و فلسفه‌ای قرار می‌گیرند که اصطلاحاً به فلسفه علم یا فلسفه علوم شهره‌اند و اطلاق شده‌اند.

(ب) غیرفارسی

Binford, L. R., 1962, *Archaeology as Anthropology*, *American Antiquity*, Vol. 28, pp. 217-25.

—————, 1964, A Consideration of Archaeological Research Design, *American Antiquity*, Vol. 29, pp. 425-441.

—————, 1968, An Archaeological Perspective, in: *New Perspectives in Archaeology*, Binford, S. R., & Binford, L. R., (Eds.), Chicago: Adline Publishing Company, pp. 5-32.

—————, 1972, *An Archaeological Perspective*, Seminar Press, New York.

—————, 1982, Objectivity Explanation Archaeology 1981, in: *Theory and Explanation in Archaeology*, Renfrow, C., Rowland, M. J., & Segraves, B. A., New York: Academic Press, pp. 125-38.

—————, 1983, *In Pursuit of the Past: Decoding the Archaeological Record*, London: Thames & Hudson.

Clarke, D. L., 1973, *Archaeology: The Loss of Innocence*, *Antiquity*, Vol. 47, pp. 6-18.

—————, 1968/1978, *Analytical Archaeology*, London: Methuen.

فلسفی و نظری فلسفه علم است از باستان‌شناسی یا هر دانش و معرفت و رشته علمی دیگر که سرشتی برون‌دانشی و ثانوی و نظری داشته و از بیرون با ابزارهای تفکر و تعقل و غربال‌های نقد فلسفی که در اختیار دارد سعی می‌ورزد هستی و چیستی باستان‌شناسی یا اصولاً هر رشته علمی و سپهر معرفتی را محک بزند و بسنجد و بفهمد و طومار فکر و فهم یا منظر و معرفت فلسفی خود را به روی ما بگشاید. به سخن دیگر هستی و چیستی رشته یا "علوم باستان‌شناختی از حجم سنگین سلسله‌ای از مسأله‌های ریز و درشت و مباحث سنگین و مناقشه‌خیز نظری و

منابع

(الف) فارسی

آیین‌وند، صادق، ۱۳۶۴، *علم در اسلام*، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی / اداره کل انتشارات و تبلیغات.

خسروپناه، عبدالحسین (به کوشش)، ۱۳۸۵، *فلسفه‌های مضاعف*، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

دیباچ، موسی، ۱۳۹۳، *فی‌المکان*، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

رابینس، چیس اف، ۱۳۸۹، *تاریخ‌نگاری اسلامی*، ترجمه مصطفی سبحانی، تهران: پژوهشکده تاریخ اسلام.

زرین‌کوب، عبدالحسین، ۱۳۸۱، *تاریخ در ترازو*، درباره تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگاری، تهران: نشر امیرکبیر.

سجادی، صادق و هادی عالم‌زاده، ۱۳۸۸، *تاریخ‌نگاری در اسلام*، تهران: انتشارات سمت.

گیب، همیلتون، ۱۳۸۰، *تطور تاریخ‌نگاری در اسلام*، ترجمه یعقوب آژند، تهران: نشر گستره.

ملاصالحی، حکمت‌الله، ۱۳۹۳، *از قلم مورخان تا کلنگ باستان‌شناسان*، *مجله مطالعات باستان‌شناسی*، دوره ۵، شماره ۱، صص ۱۰۹-۱۲۶.

- Collingwood, R.G., 1946, *The Idea of History*, Oxford: Oxford University Press.
- Daniel, G. E., 1963, *The Idea of Prehistory*, Cleveland: World.
- Hodder, I. R., 1982, *Symbolic and Structural Archaeology*, Cambridge: Cambridge University Press.
- , 1985, Postprocessual Archaeology, in: *Advances in Archaeological Method and Theory*, Schiffer, M. B., (Ed.), pp. 1-26.
- , 1989, *The Meaning of Things*, London: Unwin Hyman.
- , 1991, *Riding The Past: Approaches to Interpretation in Archaeology*, 2nd ed., Cambridge: Cambridge University Press.
- , 1999, *The Archaeological Process: An Introduction*, Oxford: Black Well.
- Johnsen, H., & Olsen, B., 1992, Hermeneutics and Archaeology: On the Philosophy of Contextual Archaeology, *American Antiquity*, Vol. 57, pp. 419-36.
- Kuhn, T., 1970, *The Structure of Scientific Revolutions*, Chicago: University of Chicago Press.
- Malina, J., & Vasicek, Z., 1990, *Archaeology Yesterday and Today: The Development of Archaeology in Sciences and Humanities*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Pulleyblank, E. G., 1964, The Historiographical Tradition, in: *The Legacy of China*, Dawson, P., (Ed.), pp.143-164, Oxford: Oxford University Press.
- Salmon, M. H., 1978, What Can Systems Theory Do for Archaeology? *American Antiquity*, Vol. 43, pp. 174-188.
- , 1982, *Philosophy and Archaeology*, New York: Academic Press.
- Schliemann, H., 1880 (1967/1976), *Mycenae, A Narrative of Researches and Discoveries at Mycenae and Tiryns*, New York: Arno Press.
- Schiffer, M. B., 1975, General Estimates of Nature and Extent of the Archaeological Resources, in: *The Cache River Archaeological Project*, Schiffer, M. B., Hulse, J. H., (Eds.), pp. 147-151, Arkansas Survey Research Series No.8.
- , 1976, *Behavioral Archaeology*, New York: Academic Press.
- , 1978, Methodological Issues in Ethnoarchaeology, in: *Exploration in Ethnoarchaeology*, Gould, J., Albuquerque: University of New Mexico Press, pp. 229-47.
- , 1981, Some Issues in the Philosophy of Archaeology, *American Antiquity*, Vol. 46, pp. 899-908.
- , 1987, Formation Processes of the Archaeological Record, Albuquerque: University of New Mexico Press.
- , 1988, The Structure of Archaeological Theory, *American Antiquity*, Vol. 53, pp. 461-81.
- , 1999a, Behavioral Archaeology: Some Clarification, *American Antiquity*, Vol. 64, No. 1, pp. 166-168.
- , 1999b, *The Material Life of Human Beings: Artifacts, Behavior and Communication*, London: Routledge.
- Shennan, S. J., 1986, Towards a Critical Archaeology?, *Proceedings of the Prehistoric Society*, Vol. 52, pp. 327-338.
- , 2002, Archaeology Evolving: History, Adoptions and Self-Organizations, (Review article), *Antiquity*, Vol. 76, pp. 53-56.
- Spaulding, A. C., 1960, The Dimensions of Archaeology, in: *Essays in Honour of Leslie A. White*, Dole, D., & Carneiro, R., pp. 437-56, New York: Thomas W. Crowell.
- , 1968, Explanation in Archaeology, in: *New Perspectives in Archaeology*, Binford, S. R., & Binford, L. R., (Eds.), Chicago: Adline Publishing Company, pp. 33-39.

Spaulding, A. C., 1988, Archaeology and Anthropology, *American Anthropologist*, Vol. 90, pp. 263-710.

Trigger, B. G., 1989, *A History of Archaeological Thought*, Cambridge: Cambridge University Press.

Wylie, A., 1982, Epistemological Issues Raised by a Structuralist Archaeology, in: *Symbolic and Structural Archaeology*, Hodder, I., (Ed.), Cambridge: Cambridge University Press, pp. 25-39.

Wylie, A., 1985a, The Reaction against Analogy, in: *Advances in Archaeological Method and Theory* 6, Schiffer, M. B., (Ed.), pp. 63-111, New York: Academic press.

———, 1985b, Facts of the Record and Facts of the Past: Mandelbaum on the Anatomy of History “Proper”, *International Studies in Philosophy*, Vol. 17, pp. 71-85.

———, 1992, Rethinking the Quincentennial: Consequences for the Past and Present, *American Antiquity*, Vol. 57, pp. 591-594.

Archive of SID